

کلیات عبید زاکانی

شامل

قصاید، غزلیات، رباعیات، رسایل، لطایف

و

داستان موش و گربه

با مقدمه

استاد عباس اقبال آشتیانی

انتشارات شهرزاد

سرشناسه	: عبید زاکانی، عبدالله، ۷۷۲ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: کلیات عبید زاکانی شامل قصاید... / با
مقدمه عباس اقبال آشتیانی.	
مشخصات نشر	: تهران: شهرزاد، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهر	: ۳۳۶ ص.
شابک	: 978-600-171-013-1
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
موضوع	: طنز فارسی -- قرن ۸ ق.
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۸ ق.
رده‌بندی کنگره	: PIR ۵۵۲۰ ۱۳۸۹
رده‌بندی دیویی	: ۸۵۷/۳۲
شماره کتاب‌نامی ملی	: ۲۰۷۶۰۵۶

انتشارات شهرزاد

نام کتاب: کلیات عبید زاکانی

با مقدمه: عباس اقبال آشتیانی

چاپ: اول - ۱۳۹۰

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: مینیا تور

چاپ: ندای ایران

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۷۱-۰۱۳-۱

ISBN: 978-600-171-013-1

تلفن مراکز پخش: ۶۶۴۹۱۸۶۸ - ۶۶۹۵۷۱۹۱

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
الف - ترجمه احوال عبید	۱۱
۱- خواجه علاءالدین محمد	۱۴
۲- شاخ شیخ جمال‌الدین ابواسحاق اینجو	۱۵
۳- رکن‌الدین عمیدالملک وزیر	۱۶
۴- سلطان اویس جلایری	۱۹
شاه شجاع مظفری	۲۰
ب - آثار و تألیفات عبید زاکانی	۲۱
۱- کلیات اشعار	۲۱
۲- مثنوی عاشقانه	۲۱
۳- کتاب نوار در الامثال	۲۱
۴- کتاب اخلاق الاشراف	۲۲
۵- ریش نامه	۲۲
۶- صد پند	۲۲
۷- رساله تعریفات	۲۲
۸- اشعار هزلیه و تضمینات	۲۲
۹- رساله دلگشا	۲۲

۱۰- مکتوبات قلندران.....	۲۳
۱۱- فال نامه بروج.....	۲۳
۱۲- فال نامه وحوش و طیور.....	۲۳
۱۳- قصه موش و گربه.....	۲۳
۱۴- مقامات میرزا عبدالله افندی.....	۲۴
ج - مطایبات عید.....	۲۵
دیوان عید زاکانی.....	۲۷
قصاید.....	۲۷
ترکیب بند (۱).....	۸۵
ترجیع بند (۱).....	۹۱
غزلیات.....	۹۵
مقطعات.....	۱۳۷
در عبرت از عافیت کار شاه شیخ ابواسحاق گوید.....	۱۳۷
در حال فال گوید.....	۱۳۸
در شکایت از قرض گوید.....	۱۳۹
در مدح رکن الدین عمیدالملک و زیر گوید.....	۱۳۹
ایضاً در مدح همو گوید.....	۱۴۱
ایضاً در مدح همو گوید.....	۱۴۳
در یأس از خلق و توکل بخدا گوید.....	۱۴۳
در کنایه بکسی گوید.....	۱۴۴
در حسرت بر عمر گذشته گوید.....	۱۴۴
در عبرت گوید.....	۱۴۴

در تعریض گوید	۱۴۵
در ترکیه نفس خود گوید	۱۴۵
در صفت قصر شیخ ابواسحاق گوید	۱۴۵
در تضمین مطلع یکی از قصاید سعدی گوید	۱۴۶
در مناجات گوید	۱۴۶
در شکایت از قرض گوید	۱۴۶
ایضا در شکایت از قرض گوید	۱۴۷
در وصف معشوقه گوید	۱۴۷
در وصف ایوان سلطان گوید	۱۴۸
در نصیحت	۱۴۸
در حقیقت احوال خود گوید	۱۴۸
در حسرت بی‌پولی گوید	۱۴۹
در وصف کاخ سلطان گوید	۱۴۹
در وصف قلعه دارالامان کرمان گوید	۱۴۹
در مناجات گوید به وضع مطایبه	۱۴۹
رباعیات	۱۵۱
قصاید و غزلیات چند از نسخ دیگر	۱۶۱
در مدح شاه شیخ ابواسحاق گوید	۱۶۳
ترکیب بند	۱۸۲
غزلیاتی چند	۱۸۵
غزل «۱»	۲۰۸
مثنوی	۲۰۹
در مدح شاه ابواسحاق و شرح احوال خود تضمین قطعه‌ای	۲۰۹

۲۰۹	از ظهیر فارابی.....
۲۱۱	عشاق نامه.....
۲۱۱	که به نام شاه ابواسحاق در ۷۵۱ هجری منظوم شده.....
۲۱۱	بسم الله الرحمن الرحيم.....
۲۱۲	در وصف اول.....
۲۱۵	در وصف معشوق.....
۲۱۶	غزل.....
۲۱۶	معنن در عشق.....
۲۱۷	عرض شوق.....
۲۱۸	غزل.....
۲۱۸	واقف شدن معشوق از حاق عاشق.....
۲۲۱	پیغام فرستادن عاشق به معشوق.....
۲۲۲	پیغام رسانیدن قاصد.....
۲۲۳	خطاب معشوق به قاصد.....
۲۲۳	غزل.....
۲۲۴	سخن معشوق.....
۲۲۵	رسیدن جواب معشوق به عاشق.....
۲۲۵	پیغام فرستادن به معشوق.....
۲۲۶	رفتن قاصد پیش معشوق.....
۲۲۷	جواب گفتن معشوق به قاصد.....
۲۲۸	حدیث گفتن قاصد با معشوق.....
۲۳۱	پاسخ معشوق قاصد را با دیگر.....
۲۳۳	وصف بهار.....

۲۳۶	غزل.....
۲۳۶	رسیدن قاصد و بشارت عنایت معشوق.....
۲۳۸	آمدن معشوق به خانه عاشق.....
۲۴۶	در صفت وصال.....
۲۴۷	در صفت حال.....
۲۵۳	در زوال وصال و شب فراق.....
۲۵۷	غزل همام.....
۲۵۷	در خواب دیدن عاشق معشوق را.....
۲۶۰	پیغام فرستادن عاشق به معشوق.....
۲۶۵	مناجات.....
۲۶۷	گزیده رساله دلگشا.....
۲۶۷	حکایات فارسی.....
۲۸۹	گزیده رساله اخلاق الاشراف.....
۲۹۱	باب اول در حکمت.....
۲۹۱	مذهب منسوخ.....
۲۹۲	مذهب مختار.....
۲۹۴	باب دوم در شجاعت.....
۲۹۴	مذهب منسوخ.....
۲۹۴	مذهب مختار.....
۲۹۵	مذهب منسوخ.....
۲۹۶	مذهب مختار.....
۲۹۶	پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند.....
۲۹۷	باب پنجم در سخاوت.....

۲۹۷	مذهب منسوخ
۲۹۹	حکایت
۲۹۹	حکایت
۳۰۰	حکایت
۳۰۰	در حلم و وفا
۳۰۰	مذهب منسوخ
۳۰۰	مذهب مختار
۳۰۱	در حیاء و ظواهر صدق و رحمت و شفقت
۳۰۱	مذهب منسوخ
۳۰۱	مذهب مختار
۳۰۲	جاهل فراز مسند و عالم بیرون در
۳۰۲	جوید به حبله راه و به دریان نمی‌رسد
۳۰۳	گزیده رساله صد پند
۳۰۳	صد پند
۳۰۷	گزیده ویش‌نامه
۳۰۷	حکایت
۳۰۸	حکایت
۳۰۸	حکایت
۳۰۹	حکایت
۳۱۰	گزیده تضمینات و قطعات و رباعیات
۳۱۱	المشویات
۳۱۳	رباعیات
۳۱۵	رساله تعریفات

۳۱۵	✽ اندر دنیا و مافی‌ها.....
۳۱۶	✽ اندر ترکان و اصحاب ایشان
۳۱۶	✽ اندر قاضی و متعلقات آن
۳۱۸	✽ اندر کدخدایی و ملحقات آن.....
۳۱۸	✽ اندر حقیقت مردان و زنان
۳۱۸	✽ تحریفات ملادو پیاژه
۳۲۰	✽ ملحقات.....
۳۲۲	موش و گریه
۳۲۷	به مهمانی خواندن سنگتراش، خدای را.....

مقدمه

الف - ترجمه احوال عبید

از شرح حال وقایع زندگانی عبید زاکانی متأسفانه اطلاع درست و دقیقی در دست نیست. اطلاعات ما در این باب تقریباً منحصر است به معلوماتی که حمدالله مستوفی مؤلف تاریخ گزیده (سال تألیف آن ۷۳۰ هجری) همشهری و معاصر عبید در یکی دو سطر راجع به او نوشته و پس از او دولتشاه سمرقندی در تذکره خود که به سال ۸۹۲ تألیف شده شرحی درآمیخته با افسانه در باب او بدست داده و عبدالله افندی مؤلف کتاب نفیس ریاض العلماء (تاریخ تألیف آن ۱۱۰۶) هم اگر چه در باب عصر عبید دچار اشتباه فاحشی شده باز معلومات گرانبهای دیگری در باب بعضی از تألیفات او ذکر کرده است. سایر مؤلفین هر چه در باب عبید نوشته‌اند منقول از همین سه مصدر است بنابراین ما نیز در اینجا برای تقریر احوال این شاعر و نویسنده خوش ذوق وسیله‌ای جز نقل این اطلاعات نداریم. معلومات دیگری نیز از اشعار و مؤلفات عبید راجع به احوال معاصرین و معدوحین او بدست می‌آید که به مدد آنها می‌توان اخباری را که مؤلفین سابق راجع به این شاعر نقل کرده‌اند تکمیل نمود.

به گفته حمدالله مستوفی عبید از خاندان زاکانیان است و زاکانیان تیره‌ای هستند از عرب بنی خفاجه که به مهاجرت به قزوین آمده و در آنجا ساکن شده بودند. از این خاندان دو شعبه اسم و رسمی داشته‌اند

یک شعبه اهل علم و حدیث و منقول و معقول که حمدالله نام دو تن از ایشان را می‌برد «شعبه دیگر ارباب صدور از ایشان صاحب سعید صفی‌الدین زاکانی خداوند املاک و اسباب، و از ایشان صاحب معظم نظام‌الدین عبید زاکانی اشعار خود دارد و رسائل بی‌نظیر^۱»

از همین مختصر که مؤلف تاریخ گزیده راجع به عبید نوشته مطالب ذیل استنباط می‌شود:

اولاً: این که او از جمله صدور و وزراء بوده چه این مؤلف ذکر او را در ردیف شعبه صدور خاندان زاکانیان آورده و او را به لقب صاحب معظم یاد کرده. اما این که وزارت عبید در کدام دستگاه و پیش کدام یک از امرا و پادشاهان بوده مشخص نیست و در هیچ منبعی اشاره‌ای در این خصوص بدست نیامد. به هر حال این واقعه یعنی وزارت عبید هر صورتی که داشته از وقایع قبل از سال ۷۳۰ سال تألیف تاریخ گزیده است و از حوادث سنواتی است که دست کم چهل سال پیش از فوت عبید رخ داده. ثانیاً: لقب دینی شاعر، نظام‌الدین بوده در صورتی که در مقدمه‌هایی که بر کلیات او نوشته‌اند.

و در ابتدای غالب نسخ آن باقیست او را: «صاحب اعظم افتخار الاکابر فی الامم نجم‌الدین عبید زاکانی» یاد کرده‌اند چون به شرحی که بعد خواهیم گفت این مقدمه‌ها ظاهراً مدتها بعد از زمان عبید افشاء شده بنابراین اشاره حمدالله مستوفی همشهری معاصر عبید در باب او از اقوال متأخرین به مراتب به صحت نزدیکتر است.

ثالثاً: نام شخصی این شاعر عبیدالله، و عبید تخلص شعری اوست، خود او نیز در تخلص یکی از غزلیات می‌گوید:

گر کنی با دیگران جور و جفا

بسا عبیدالله زاکانی مکن

رابعاً: عبید در موقع تألیف تاریخ گزیده که قریب چهل سال پیش از مرگ اوست با اشعار خوب و رسائل بی نظیر خود شهرت داشته است. در تذکره دولتشاه سمرقندی چند حکایت راجع به عبید و مشاعرات او با جهان خاتون شاعره و سلمان ساوجی و ذکر تألیفی از او به نام شاه شیخ ابواسحاق در علم معانی و بیان و غیره هست که ما به علت شهرت آن حکایات و عدم اطمینان کامل به تاریخی بودن آنها از نقل روایات مزبور در اینجا صرف نظر می کنیم. هر کس طالب اطلاع از آنهاست می تواند به تذکره دولتشاه در صفحات ۲۸۸ - ۲۹۱ از چاپ مرحوم براون رجوع کند.

وفات عبید زاکانی را تقی الدین کاشی در تذکره خود سال ۷۷۲ دانسته و صادق اصفهانی در کتاب شاهد صادق آن را در ذیل وقایع سال ۷۷۱ آورده است.

امر مسلم این که عبید تا اواخر سال ۷۶۸ هنوز حیات داشته و این تاریخ سه چهار سال قبل از ستوایی است که تذکره نویسان برای سال وفات او بدست داده اند.

در کتابخانه نفیس آقای حاج حسین آقا ملک نسخه ای از کتاب اثمار و اشجار از تألیفات علیشاه بین محمد بن قاسم خوارزمی معروف به علاء بخاری منجم موجود است که از ابتدا تا انتهای آن به خط عبیدزاکانی است و موضوع آن نسخه احکام نجومی است و چون مؤلف اصلی کتاب هر فصلی از آن را شجره و هر شجره ای از آن را به چند ثمره تقسیم نموده (ظاهراً به تقلید کتاب ثمره بطلمیوس که آن نیز در احکام نجومی است) این کتاب را اشجار و اثمار نامیده است.

عبید زاکانی در اشعار و مقدمه رسائل خود از چند تن از پادشاهان و وزرای عصر اسم برده و ایشان را مدح گفته و یا رسائل خود را به نام آنان موشع ساخته است به این ترتیب:

۱- خواجه علاءالدین محمد

عیب‌رسالة نوادر الامثال خود را که کتابی است جدی و به زبان عربی شامل اقوال انبیاء و حکما و اشعار و امثال به شخصی تقدیم نموده است که او را در مقدمه به چنین القابی یاد می‌نماید: «المخدوم صاحب‌القران الاعدل الاعظم مستخدم ارباب السیف و القلم ملک الوزراء فی العالم... علاء‌الحق و الدین محمد عضد السلاطین و مغیث المظلومین و الملهوفین اعلى الله تعالى شأنه و اعز انصاره و اعوانه...»

در اشعار عیب‌مدیحه‌ای از این خواجه علاءالدین محمد وزیر دیده نمی‌شود لیکن در رسالة دلگشای او ظریفه‌ای راجع به او و یکی از غلامانش هست.

ظاهراً غرض از این خواجه علاءالدین محمد وزیر همان علاءالدین محمد مستوفی پسر خواجه عمادالدین فریومدی خراسانی است که ابتدا از مستوفیان زیر دست خواجه رشیدالدین فضل‌الله واگذاشت این خواجه علاءالدین محمد مستوفی را هم با او در وزارت شریک نمود اما پس از شش ماه او را به وزارت خراسان فرستاد و خواجه غیاث‌الدین در صادرات مستقل گردید. خواجه علاءالدین محمد در وزارت خراسان بر جا بود تا آن‌که در حدود ۷۲۷ دولت او بدست سربداران سبزوار برافتاد.

هیچ معلوم نیست که عیب‌در چه وقت و کجا به خدمت این خواجه علاءالدین محمد راه یافته و کتاب نوادرالامثال خود را به او تقدیم داشته است. چنین می‌نماید که این کار در همان دوره کوتاهی که علاءالدین محمد با غیاث‌الدین محمد رشیدی در وزارت ابوسعید شریک بوده یعنی در سال ۷۲۷ صورت گرفته باشد چه از آن به بعد علاءالدین محمد همواره در خراسان می‌زیسته و به نظر نمی‌آید که عیب‌به آن سرزمین رفته باشد.

همین امر احتمالی یعنی تألیف کتابی از عیدی در حدود ۷۲۷ و اشاره

حمدالله مستوفی که عبید قبل از سال ۷۳۰ اشعار خوب و رسائل بی نظیر داشته می تواند فی الجمله زمان تقریبی شروع کار و شهرت ادبی عبیدزاکانی را معین نماید و این زمان قریب سی چهل سال پس از فوت سعدی و مقارن ایام خردسالی حافظ دو شاعر نامی شیراز است که عبید قسمت اعظم زندگانی ادبی خود را در موطن آن دو بزرگوار بسر برده و بقیه عمر را در میان همان آب و هوای فرحبخش به آخر رسانده است و بنابراین اگر چه عبیدی عصر سعدی را در نیافته لیکن مسلماً با مدتی از بهترین دوره شاعری حافظ معاصر بوده و در شهر شیراز لااقل زمانی را با همان کسان که با حافظ حشر و نشر داشته اند سر می کرده و مانند آن شاعر بلند مقام از شاه شیخ ابواسحاق و شاه شجاع مدح گفته است. اما افسوس که در سراسر کلیات عبید هیچ اشاره مستقیم و ذکر صریحی از حافظ نیست فقط دو سه غزل در کلیات عبید دیده می شود از جهت وزن و قافیه شبیه به بعضی از غزلیات حافظ و مضمون این است که یکی از این دو گوینده در سرودن آنها به غزلیات دیگری نظری داشته است.

۲- شاخ شیخ جمال الدین ابواسحاق اینجو

به ترتیب زمانی، دو شخص معتبری که از او در دیوان عبید مدایحی دیده می شود شما شیخ جمال الدین ابواسحاق اینجو ممدوح بسیار مشهود خواجه حافظ است که در ۷۴۲ بر شیراز استیلا یافته و در ۷۵۸ بدست اسمیر مبارزالدین محمد مظفری دستگیر و مقتول شده است.

بیشتر اشعار مدیحه ای از عبید بجا مانده در مدح شاه شیخ ابواسحاق است لیکن بدبختانه کمتر در آنها اشاراتی به وقایع تاریخی هست تا از آن رو بتوان مطالبی راجع به زندگانی عبیدی استخراج کرد تنها تاریخ نظم عشاق نامه که به نام شیخ ابواسحاق منظوم شده یعنی ۷۵۱ بدست است و از همین نکته می توان دانست که عبید دست کم از سال ۷۵۱ در شیراز

در خدمت شیخ ابواسحاق بسر می‌برده و در قصیده‌ای نیز به تاریخ بنای ایوان مشهور شیخ ابواسحاق در شیراز که در ۷۵۴ بوده اشاره می‌کند و در قطعه‌ای هم عاقبت کار آن پادشاه را بوجه عبرت بیان می‌نماید.

۳- رکن الدین عمید الملک وزیر

از کس دیگری که در کلیات عید مدایح بالنسبه زیاد دیده می‌شود خواجه رکن الدین عمید الملک وزیر شاه شیخ ابواسحاق است و این رکن الدین عمید الملک پسر قاضی شمس الدین محمود صائن وزیر است: شیخ ابواسحاق بعد از آن که کاملاً بر فارس استیلا یافت وزارت خود را در عهده قاضی شمس الدین محمود صائن و سید غیاث الدین علی یزدی گذاشت ولی این دو وزیر با یکدیگر نمی‌ساختند و چون قاضی شمس الدین خود را زیر دست و مغلوب سید غیاث الدین می‌دید به بهانه انجام کاری، عازم سواحل گردید و از آنجا به اغوالی پسر خود رکن الدین عمید الملک که در شیراز می‌زیست عازم فتح کرمان و بیرون آوردن آنجا از دست امیر مبارزالدین گردید اما در این عمل مغلوب و دستگیر گردید و امیر مبارزالدین او را در چهارشنبه چهارم صفر سال ۷۴۶ به قتل رساند. ابتدای وزارت رکن الدین عمید الملک پسر این قاضی شمس الدین صائن در دستگاه شاه شیخ ابواسحاق معلوم نیست لیکن از قراین چنین برمی‌آید که مقارن همان ایامی بوده که پدرش امیر مبارزالدین مقتول شده یعنی در حدود سال ۷۴۶ چه عید که در قصیده‌ای ابتدای وزارت او را تهنیت گفته، در دو جای دیگر به مدت خدمت خود در پیش همین عمیدالملک اشاره می‌کند و زمان آن را یک بار بیش از ده بار دیگر دوازده سال می‌گوید. در قطعه‌ای که مطلع آن چنین است:

خدایگان جهان رکن دین عمید الملک

تونی که چرخ به جاه تو التجا دارد

می‌گوید:

جهان پناها ده سال پیش می‌گذرد
که بنده نام دعاگوئی شما دارد
در جای دیگر در قصیده‌ای به مطلع:
علی الصباح که سلطان چرخ آینه فام
زدود آینه آسمان ز رنگ ظلام

می‌گوید:

کنون دوازده سالست تا ز ملک عراق
کشیده اختر سعدم بدرگه تو زمام
نبود منزل من غیر آستانه تو
که باد تا به ابد قله کبار و کرام
ز نعمت تو مرا بود کامها حاصل
ز دولت تو مرا بود کارها به نظام

در صورتی که مسلم باشد که عبید این اشعار را در موقعی در مدح عمیدالملک سروده که او هنوز وزارت شیخ ابواسحاق را داشته است چنان که همین نیز مختل است پس باید تاریخ نظم آنها مخصوصاً قطعه دوم مقارن اواخر ایام حیات شیخ ابواسحاق یعنی حدود ۷۵۷-۷۵۸ باشد چه دوازده سال پیش از آن که در آن اوان عبید به گهته خرد از عراق به خدمت عمیدالملک وزیر به فارس آمده با حوالی ۷۴۶ مقارن می‌شود و این همان سالی است که در اوایل آن به شرحی که گذشت پدر عمیدالملک یعنی قاضی شمس‌الدین به قتل رسیده و بنابراین در همان حدود هم بایستی پسرش به جای او به وزارت نیز برگزیده شده باشد.

این رکن‌الدین عمیدالملک خود نیز مردی شاعر و فاضل بوده و در بیاض خطی بسیار نفیسی که اصل آن ۷۸۲ تاریخ دارد و در کتابخانه شهرداری اصفهان مضبوط و سوادی از آن در خدمت دوست بسیار

ارجمند و دانشمند من حضرت آقای دکتر قاسم غنی مدظله هست.^۱ دو قطعه از اشعار عمیدالملک آمده و صاحب جنگ او را به عنوان «صاحب اعظم سعید خواجه رکن الدین عمیدالملک» یاد می‌کند، آن دو قطعه این است:

ترسا بچه‌ای که هر که در شهر سرمست می‌مغانه اوست
 خاصیت آب زندگانی
 در خاک شرابخانه اوست
 * * *

ساروان را دوش گفتم ماه بی‌ماه بی‌مهرم کجاست
 گفت کان محمل نشین در کاروانی دیگر است
 گفتم از دورش توانم دید گفت از من می‌پرس
 کان زمام اکنون بدست ساروانی دیگر است
 مطلب دیگری که از اشاره عبید در این دو قسمت از اشعار مذکور او استنباط می‌شود این که او تا مقارن سال ۷۴۶ در عراق می‌زیسته و در آنجا با رجالی که از عهد سلطان ابوسعید باقی مانده و هنوز نام و نشانی داشته‌اند از جمله خواجه علاءالدین محمد فریومندی محصور بوده سپس متعاقب اغتشاشات و هرج و مرجهای متواتری که بعد از مرگ ابوسعید در آن قسمت از ایران رو کرده به منظور فرار از آفات و جیش پناه و یافتن ممدحی کریم مانند عده دیگری از فضلاء عراق و آذربایجان به فارس آمده و در ظل عنایت شیخ ابواسحاق که به کرم و جوانمردی معروف شده

۱- تاریخ فتح اصفهان بدست شاه شجاع و مصالحه او با برادرش محمود که ۱۷ ذی‌الحجه سال ۷۶۸ اتفاق افتاده و ما سابقاً به آن اشاره کردیم از روی همین بیاض استخراج شده است چه مورخین اگر چه سال واقعه را بدست داده‌اند لیکن روز و ماه آن را مشخص نکرد. در این مجموعه گرانها عین فتح‌نامه به قلم جمال‌الدین حاجی منشی شاه شجاع موجود است.

بود قرار گرفته است.

امر دیگری که شاید عبید را به رفتن به فارس محرک شده باشد سابقه‌ای است که خاندان زاکانی در این سرزمین داشته‌اند چه بعضی از افراد آن خانواده پیشتر از این از طرف امرای فارس به خوشی پذیرفته شده و در آنجا مورد مرحمت و اکرام قرار گرفته بودند.

در سال ۶۱۴ موقعی که اتابک سعد بن زنگی به قصد تسخیر عراق به جنگ سلطان محمد خوارزمشاه رفت و بدست او اسیر شد پس از خلاص از این گرفتاری «به قزوین آمد و در خانه عمادالدین احمد زاکانی به محله ارداق نزول کرد قحطی عظیم بود عمادالدین زاکانی اگر چه او را نمی‌شناخت و او نیز خود را ظاهر نمی‌کرد خدمات پسندیده کرد چنان که اتابک خجل شد لاجرم چون به فارس با سر پادشاهی رفت او را دعوت کرد و در مقابل آن نیکوئی‌ها فرمود. احتمال کلی می‌رود که آمدن این عمادالدین احمد زاکانی به فارس و دیدن نیکوئی‌ها در آنجا از اتابک سعد موجب تحصیل املای در آن دیار برای جمعی از زاکانیان و اقامت تنی چند از ایشان در آن سرزمین شده باشد و عبید هم بنا به این سابقه بوده است که به رفتن به آنجا تشویق گردیده.

۴- سلطان اویس جلایری

در دیوان عبید مقداری اشعار نیز در مدح سلطان محمدالدین اویس جلایری که یک سال قبل از قتل شاه شیخ ابواسحاق به سلطنت عراق عرب و آذربایجان نشسته هست لیکن هیچ گونه مطلب تاریخی از آنها بدست نمی‌آید. چون سلطان اویس هیچگاه به شیراز نیامده احوال کلی این است که عبید پس از برافتادن دولت شیخ ابواسحاق در سفری که به بغداد کرده و در آنجا به قولی با شاعر مخصوص اویس یعنی سلمان ساوجی ملاقات نموده به خدمت اویس هم که به شعر دوستی اشتهاوری

تمام داشته راه یافته و او را مدح گفته باشد.

شاه شجاع مظفری

ممدوح دیگر عبید زاکانی جلال الدین ابوالفوارس شاه شجاع مظفری پسر امیر مبارزالدین محمد است که در ۷۶۰ جلوس نموده و در ۷۸۶ وفات یافته است.

قسمت اخیر عمید زاکانی به ظاهر تا آخر در خدمت این پادشاه در شیراز یا در کرمان گذشته. در قصیده‌ای در مدح شاه شجاع به مطلع:
سپیده دم که شهنشاه گنبد گردان
کشید تیغ و بر اطراف شرق گشت روان
عبید می‌گوید:

به یمن دولت و اقبال شاه بنده نواز
مرا به جانب کرمان کشید بخت عنان

و این واقعه یعنی رفتن عبید به کران به خدمت شاه شجاع بایستی در فاصله ۷۶۶-۷۶۷ اتفاق افتاده باشد چه تا سال ۷۶۶ شاه شجاع به کرمان نرفته و بر آنجا استیلا نیافته بود. تنها در این سال بود که پادشاه مزبور پس از شکست خوردن از برادر خود شاه محمود و از دست دادن شیراز به کرمان شتافت و آنجا را مسخر نمود و تا اواخر ۷۶۷ که شیراز را پس گرفته در آن ولایت بود. در ۱۷ ذی الحجه سال ۷۶۸ نیز چنان که سابقاً اشاره کردیم عبید پس از فتح اصفهان بدست شاه شجاع به قصیده‌ای این شاه را تهنیت گفته و چنان که از همان قصیده برمی‌آید عبید خود نیز ظاهراً در آن تاریخ در اصفهان بوده است. از سال ۷۶۸-۷۹۶ تا سال ۷۷۱ یا ۷۷۲ که در همان حدود هم عبید وفات یافته دیگر اطلاعی از زندگانی او بدست نیست.

ب- آثار و تألیفات عبید زاکانی

با این که عبید عمری بالنسبه طویل یافته باز به نسبت این طول عمر از او آثار و تألیفات و اشعار زیاد بجا نمانده و علت این امر ظاهراً همان خرابی و بی ثباتی اوضاع و پریشانی احوال در عصر او و بی علافگی آن رند با ذوق به زندگانی دنیا و امور جدی بسته به آن بوده است.

عبید اگر گاه گاهی شعری می گفته غرضی جز تفریح خاطر یا ادای تکلیف و یا تأمین وجه معاش نداشته و در انشاء رسائل مختصری هم که از او باقیست معلوم است که بیشتر منظور او انتقاد اوضاع زمان به زبان هزل و طعنت و خندیدن به ریش روزگار و ابناء کوتاه نظر بی خبر آن بوده و در این راه هم آن شاعر بذله گوی و ارسته چندان اعتنا و اصراری به باقی گذاشتن تألیفات و آثار جدی از خود نداشته است.

مجموع اشعار جدی که از او باقی است و در این کلیات به طبع رسیده از ۳۰۰۰ بیت تجاوز نمی کند و حجم رسائل متعدده او نیز که ذیلاً به وصف آنها می پردازیم از یک برابر و نیم حجم گلستان سعدی بیشتر نیست. اینک فهرستی از آثار و تألیفات او:

۱- کلیات اشعار جدی او از قصیده و غزل و ترجیع و ترکیب و مثنوی و مقطعات و رباعیات که از آنها آنچه بدست بوده در این مجموعه آورده شده است.

۲- مثنوی عاشقانه که عبید آن را در سال ۷۵۱ به نام شاه شیخ ابواسحاق منظوم ساخته و آن مثنوی که یک بار هم چند سال قبل در طهران جداگانه به طبع رسیده بود ضمیمه آخر این مجموعه است.

۳- کتاب نوار در الامثال به عربی که کتابی است جدی در امثال و حکم و اشعار و اقوال حکما و ما سابقاً به آن اشاره کردیم. این کتاب ظاهراً تاکنون به طبع نرسیده ولی نسخه آن غالباً در جزء نسخ خطی کلیات عبید دیده می شود.

۴- کتاب اخلاق الاشراف که رساله بسیار دلکش شیرینی است در انتقاد اخلاق بزرگان و اشراف عهد عید در این کتاب با عباراتی جزیل و انشائی روان و بلیغ که عین همان سبک شیرین و متین سعدی است یک عده از فضایل اخلاقی از قبیل حکمت عفت و شجاعت و عدالت و سخاوت و حلم و وفا را مورد بحث قرار داده و ابتدا تعریف این کلمات را مطابق رأی علمای اخلاق بیان کرده و سیره قدما را در باب هر یک تقریر نموده سپس به ذکر رأی کسانی که ایشان را از سر شوخی «بزرگان» و «زیرکان» عهد خود نامیده در مورد هر یک از فضایل پرداخته و مذهب جدید اینان را در اخلاقیات مذهب مختار خوانده و راه رسم قدما را که در زمان عید مهجور و مورد بی‌اعتنایی بوده مذهب منسوخ نامیده است. هنرنمایی و وجهه نظر انتقادی عید را در این رساله و سایر مطایبات او را در فصلی دیگر به تفصیل بیان خواهیم کرد. تاریخ تألیف رساله اخلاق الاشراف سال ۷۴۰ هجری است.

۵- ریش نامه که رساله کوچکی است در مذمت ریش و جور و جفائی که خوبرویان زمان از این عارضه دلخواش و آفت جانکاه می‌بینند. ۶- صد پند متضمن صد پند شیرین حکیمانه طبیعت آمیز که عید آن را در سال ۷۵۰ انشاء کرده.

۷- رساله تعریفات که چون مشتمل برده فصل است آن را ده فصل نیز می‌خوانند و آن تعریف یک عده از مصطلحات مربوط به زندگی دنیائی و اداری و علمی و اصطلاحات اصحاب دفتر و دیوان و ارباب پیشه و هنر و عیش و نوش و غیرهاست به زبان طبیعت و هزل

۸- اشعار هزلیه و قضمینات

۹- رساله دلگشا، شامل شمار کثیری حکایات بسیار شیرین خوشمزه که قسمت اول به زبان عربی و جز اخیر و اعظم آن به فارسی است و این رساله که مبسوط‌ترین رسائل عید است شامل یک عده حکایات تاریخی

ملیحی است از دوره‌ای

که عبید در آن می‌زیسته و مطالعه آنها علاوه بر آن که خواننده را به خوبی به روحیات اخلاقیات آن دوره آشنا می‌کند طرز نظر یک مشت رند عالم سوز را که عبید سر حلقه ایشان بوده نسبت به آن اوضاع به وضعی روشن می‌نمایاند.

۱۰- **مکتوبات قلندران** شامل دو مکتوب از نوع مکاتیبی که قلندران زمان به یکدیگر می‌نوشته و واضح است که عبید در نوشتن آنها طایفه را مسخره کرده و نظری جز انتقاد سبک انشاء و اصطلاحات ایشان نداشته است.

رساله اخلاق الاشراف و ریش نامه و صد پند و ده فصل و اشعار هزلیه و رساله دلگشا و مکتوبات قلندران را اول بار فرته از خاورشناسان فرانسوی در مجموعه‌ای به نام «منتخب لطائف عبید زاکانی» به سال ۱۳۰۳ قمری در استانبول به طبع رسانده و پس از آن مکرر از آن رو طبع‌هایی در ایران و خارج ایران شده است.

۱۱- **فال‌نامه بروج** رساله مختصری است در گرفتن فال و تعیین طالع از روی بروج به نثرولی در آخر هر فالی یک رباعی نیز آمده، این رساله نیز در انتقاد کتب فال نامه و احکام و طوابع و استهزاء مؤلفین و متعقدین به آن است و در غالب نسخ قدیمه فالهای هر برج آن به صورت آن برج همراه است. این رساله تاکنون به طبع نرسیده.

۱۲- **فال‌نامه وحوش و طیور** در بیان این‌که هر یک از طیور و وحوش اگر آن را به فال گیرند علامت چیست، این رساله شامل ۶۰ رباعی است هر رباعی نماینده تعبیر فال هر یک از طیور و وحوشی که عبید آنها را در این فالنامه عنوان کرده این فالنامه نیز مانند فالنامه بروج در نسخ قدیمه مصور است و تا به حال هم چاپ نشده.

۱۳- **قصه موش و گربه** که قصیده بزرگیست به وزن بحر خفیف در

شرح تزویر و ریاکاری گریه‌ای از گریه‌های کرمان و زاهد و عابد شدن او پس از سالها دریدن موشان و فریب خوردن موشان و بروز جنگ بین این دو جنس و غلبه لشکر موشان بر سپاه گریگان و بدار آویخته شدن گریه ریاکار. این قصه بسیار شیرین که در سراسر ممالک فارسی زبان شهرتی تمام یافته و عده‌ای از ابیات آن حکم مثل سائر را پیدا کرده مسلماً اشاره به یک واقعه تاریخی و مانند سایر نوشته‌های عید به عنوان انتقاد از اوضاع زمان و پاره‌ای از آداب و مراسم معموله عهد نگاشته شده لیکن درست معلوم نشد که نظر عید در نظم آن داستان بچه واقعه‌ای بوده است. خم شکستن و تعصب ورزیدن و دست بیعت دادن و به بازماندگان خاندان خلافت عباسی در مصر و سایر ریاکاریها پادشاهی مانند امیر مبارزالدین محمد مظفری با وجود سفاکی و ظلم و جور و حیل و تزویر بعید نیست که ذهن لطیف عید را متأثر ساخته و زبان او را با نظم داستان گریه و موش به انتقاد و تخطئه آن روش نفاق‌آمیز واداشته باشد چه درک توفیق بین دو رسم متضاد یکی خونریزی بی‌باکانه و ظلم و ریا ضبط مال و منال مردم، دیگری جهاد در راه خدا و اختیار لقب «شاه غازی» برای صاحبان ذهن صافی و ارباب ذوق سلیم بسیار مشکل است و محال است که ایشان را در مشاهده چنین احوال متأثر نسازد و به اعتراض و انتقاد و اندارد.

۱۴- مقامات میرزا عبدالله افندی مؤلف کتاب بسیار گرانهای ریاض العلماء در جلد سوم از قسم اول (نسخه خطی دست مؤلف متعلق به حضرت خداوندگاری آقای تقوی مدظله رئیس محترم دیوان کشور) شرح حال مختصری از عید بدست داده لیکن به تعیین زمان او موفق نشده و به تردید او رازا حکمای عهد شاه طهماسب (کذا) یا قبل از این پادشاه دانسته.

در این ترجمه حال عبدالله افندی از جمله تألیفات عید کتابی را به نام

مقامات نام می‌برد به زبان فارسی به سبک کتب مقامات عربی و گوید که نسخه‌ای از آن در دست من بود و از ملاحظه آن فضل و مهارت و اطلاع وسیع او بر علوم آشکار می‌گردد.

بدبختانه از این کتاب «مقامات فارسی عبید» که مؤلف کتاب ریاض العلماء نسخه‌ای از آن را در دست داشته امروز هیچ جای دیگر نشانی از آن یافت نشده است و جای نهایت تأسف است اگر چنین نوشته نفیسی از دست رفته باشد چه سبک نگارش عبیدی همان سبک سعدی است که عبید با نهایت مهارت آن را تقلید نموده است. کتابی در مقامات به فارسی به یان سبک انشاء، آن هم از منشی باذوق ماهری مانند عبید، از نقایس منشآت زبان ما بوده و باید آرزو کرد که روزی بدست آید.

ج - مطایبات عبید

بدبختانه نام عبید که یکی از توانمندان بزرگان ایران و وجودی تا یک اندازه شبیه به نویسنده بزرگ فرانسوی «ولتر» است در پیش یک مشت مردم هزل پرست یا بی‌خبر، به هرزه درازی و هزالی شهرت کرده و او را «هجاگو» و «جهنمی» شمرده‌اند در صورتی که در واقع چنین نیست، نه عبید به هجو احدی پرداخته و نه غرض او از مطایبات و رسائل شیرین خود، بردن عرض و آبروی کسی یا تهدید دیگران برای جلب منفعت و استیفاء منظورهای مادی و شخصی بوده است بلکه او مقصودهایی عالی‌تر از اینها داشته و شامیاز همت و نظر بلندش در افق‌هایی بالاتر از مدنظر کوتاه بینان معمولی پرواز کرده است. برای توضیح این نکته شاید تمهید مقدمه‌ای بی‌مورد نباشد.

در جامعه‌ای که اکثریت افراد آن تعلیم نیافته و از نعمت رشد اخلاقی نصیبی کافی نداشته باشند و بر اثر توالی فتن و ظلم و جور و غلبه فقر و فاقه در حال نکبت سر کنند خواهی نخواهی زمام اداره و اختیار امور

ایشان بدست چند تن مردم مقتدر در طرّار و خود رأی و خودکام که جز جمع مال و استیفای حظهای نفسانی مقصد و منظوری ندارند می افتد. این جماعت که در راه وصول به آمال پست خویش مقید به هیچ قید اخلاقی و مراعی هیچ گونه فضیلتی نیستند چون مقتدر و مستفاد و غصب اختیار جان و مال و عرض و ناموس افراد زیر دست را به استبداد و غصب به کف آورده اند هر که را ببینند که دم از فضایل اخلاقی می زند یا مردم را به آن راه می خواند چون با مذهب مختار ایشان دشمنی و عناد می ورزد از میان راه برمی دارند یا به توهین و تحقیرش می پردازند. نتیجه این کیفیت آن می شود که به اندک زمانی اهل فضیلت و تقوی یا مهجور و لائز می مانند یا از بیم جان و به امید نام، مذهب مختار مقتدرین و منقذین را اختیار می نمایند. به این ترتیب به تدریج رقم نسخ بر اخلاقیات و فضایل کشیده می شود و این جمله حکم مذهب منسوخ پیدا می کند.